

شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به کمک ما باید. و این یادآوری چه مکانیزی دارد؟

نخبگان ما باید متوجه بشوند که می‌بایست جانشین‌های خلف فردوسی باشند. بگذارید بگویم فردوسی در چه شرایطی به پا خاست. ما از قبل از ورود مسلمان به ایران تاییدی دوقرن بعد از آن دچار یک نوع افسردگی و پژمردگی ملی شده بودیم. یادمان رفته بود که چه کسی هستیم. در این وضعیت نهضتی در نخبگان ما حول بیداری مجدد ایران، شکل می‌گیرد و از دل منظومه روشن‌فکران و نخبگان، فردوسی ما موریت نوشتن شاهنامه راعده دار می‌شود. خیلی‌های می‌گویند که شاهنامه زبان فارسی رازنده کرد و چه وجه امان معتقدم بیش و پیش از آن او بود که به یاد ایرانی‌ها آورد که چه کسی هستند.

■ **به نوعی دست به کار ساخت و پرداخت نوعی رؤیای حماسی برای ایرانی‌های پزمرده و بی‌چشم انداز شد... چیزی که امروز به آن احتیاج داریم.**

بله. و قبل از آن، او ایرانی‌ها را بیدار کرد و ایرانی بودن را به یاد ایرانی‌ها آورد. من می‌گویم وقتی بیدار شویم رؤیاخودش ساخته می‌شود.

■ **درست است. در ایران امروز اما این فعالیت‌های یادآورنده مابه ما، پرانکنده و منفرد هستند. در گوشه و کنار هر از گاهی یکی بلند می‌شود و رؤیاهایی را برای مردم ایران ترسیم می‌کند اما پاره پاره است و منقطع.**

می‌دانید فصل مشترک همه این رؤیاهای پاره پاره چیست؟ این است که آنها با همان متد تجاری با موضوع روبه رور شده اند و می‌خواهند چیزی را بسازند!

■ **خب باغبانی که بباید و رؤیاهای این سرزمین را شکوفا کند کیست و چه خصیصه‌هایی باید داشته باشد؟ دانشگاهی است یا...**

هنوز که اتفاق نیفتاده! ان شاء الله یکی از این نخبگان بلند می‌شود و یک جوری رؤیای ما را در یک نقطه جمع می‌کند...

■ **معتقد هستید که این باغبان همان قهرمانی است که در قاموس یک فرد بلند می‌شود و نجات بخش ما است یا یک نوع خرد جمعی است؟**

البته که امر فرهنگی با خرد جمعی پیش می‌رود نه قهرمان. اما اصلاً اینگونه درست نیست که این دومقوله را متضاد جلوه دهیم. خرد جمعی خودش قهرمانش را پدید می‌آورد. مهم این است که باید با فرهنگ نسبت باغبانی برقرار کرد نه تجاری.

■ **عده‌ای وقتی با عبارت رؤیای ایرانی روبرو می‌شوند، آن را یکی از زیرمعانی ناسیونالیسم تلقی می‌کنند. آن هم نوعی از ناسیونالیسم که به گذشته پیوند می‌خورد و هیچ روی به آینده ندارد. گویی نوعی خواب شیرین که در گذشته بوده و هنوز ایرانی‌ها آن را تخیل می‌کنند. به نظر شما این دو مفهوم و کانسپتی چه نسبتی باهمدیگر برقرار می‌کنند؟**

ببینید ریشه ناسیونالیسم در غرب است. از زمانی که بحث نیشن استیت (nation-state) داغ می‌شود بحث ناسیونالیسم هم ایجاد می‌شود و اساس آن هم بر تصنع است یعنی تجاری. ماملت آلمان یا ایتالیا ندارند اینها روی کاغذ درست شده‌اند. در جهان تعداد ملت‌های واقعی از انگشتان دست بیشتر نیست. بازترین و شاخص‌ترین آنها هم ایران است. ملت ایران حاصل تصنع نیست. ملت ایران میز نیست که مصنوعاً ایجاد شده باشد فرهنگ ما مصداق همان درخت گردوست. از آن ناسیونالیسمی که همه از شنیدنش کهی می‌زنند بوی تجاری و تصنع استشمام می‌شود. اما در مورد ایران ما جارق می‌کند. مایک ملت بزرگ و باز از نوع واقعی هستیم که سال‌ها خودش شکل گرفته و رشد کرده و ناسیونالیسم مرتبط با آن هم قابل توجه و ارزش است. بنابراین رؤیای ایرانی که ریشه در فرهنگ غنی تاریخ این سرزمین دارد یعنی ناسیونالیسمی به شمار می‌رود هم دارای ارزش است.

■ **شمارد بخشی از صحبت‌های ابتدای بحث، به عادت غرزدن در مورد همه چیز ایران اشاره کردید و اینکه گویی مادر یک نسیان بزرگ ارزش‌ها و قابلیت‌های سرزمین‌مان را حتی به کجی تعبیر می‌کنیم و همواره دنبال گرفتن غلط‌های کشور هستیم. می‌خواهم اضافه کنم که این غرزدن در دوران معاصر تاجایی پیش رفت که دیگر به ایران می‌گوییم «خراب شده». هر طور شده و به هر قیمتی هم می‌خواهیم ترک وطن کنیم، انگار که ایرانی‌ها بخواهند از ایرانی بودن استعفا دهند و رؤیای‌شان را در جای دیگری بجویند. مهاجرت با این تعبیر یک اکت ضد رؤیای ایرانی است. یک فرد ایرانی از رؤیای ایرانی‌اش انصراف می‌دهد و بخشی از رؤیای زیست جهان دیگری در سرزمین‌های دیگر می‌شود. معروف است که مهاجران ایرانی می‌گویند در خارج از کشور ایرانی دیدی قرار کن.**

حدود ۱۰ درصد جمعیت ایران از حدود ۴۰ سال گذشته به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند. این عدد خیلی بزرگی است. اما بگذارید از یک زاویه دیگر به موضوع مهاجرت نگاه کنیم و بحث رؤیای ایرانی را در این زاویه بازتعریف کنیم. ببینیم آیا آنها از رؤیای ایرانی‌شان تهی شده‌اند یا همچنان آن را درون خود دارند و بخشی از آن هستند. اول اینکه کسانی که از ایران رفتند عموماً کسانی بودند که دست‌شان به دهن‌شان می‌رسیده و با هواپیما و شرایط نسبتاً خوب سفر کردند. البته تعدادی هم بودند که لای گاوو گوسفند‌ها از مرز رد شدند اما عموماً با شرایط خوبی رفتند. دوم اینکه ایرانی‌های مهاجر در کشورهای مقصد به گدایی نیفتادند. یعنی جزوبی خانمان‌ها حساب نشده به شرایط خیلی حاد

فرهنگ و رؤیا در درون آدم‌ها ریشه می‌دواند. آدمی نمی‌تواند از آنها فرار کند. خصوصاً فرهنگ و رؤیای ایرانی. احوالات نسل اول مهاجران این چهل سال را که تعقیب کنید می‌بینید که گویی از باز کردن چمدان‌ها وریشه دواندن پرهیز دارند. منتظر بهانه‌ای هستند تا برگردند

گرفتار نشدند. علاوه بر این، عموم کسانی که رفتند از میزان سواد و تحصیلات بالایی برخوردار بودند. یعنی اگر بخواهیم این گروه را توصیف کنیم باید همان عبارت مصطلح «فرار مغزها» را به کار ببریم. اینجاست سؤال پیش می‌آید که آیا مهاجرین کشورهای دیگر هم همین ویژگی‌ها را دارند؟ آیا مهاجران چینی، ژاپنی، ایتالیایی و... هم همین قدر الیت هستند؟ خیر. اکثر مهاجرین کشورهای دیگر از طبقه فرودست اجتماع هستند و معمولاً نیروی کار ارزان محسوب می‌شوند. نان ندارند بخورند و از سراسر اتصال به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند. بنابراین مهاجران ایرانی از این حیث با دیگر مهاجران فرق می‌کنند. نکته دیگر این که چرا بیشتر ایرانی‌ها اصرار دارند اروپای غربی و آمریکای شمالی را به عنوان مقصد مهاجرت انتخاب کنند؟ مگر تاییلند، روسیه، کره و... کشورهای خوبی نیستند؟ نکته اینجاست که ایرانی می‌گویند به می‌گویند بهترین جای جهان کجاست تا من به آنجا مهاجرت کنم. در آن کشورها تازه مهم‌ترین بخش‌هایش را انتخاب می‌کنند. در اروپا مثلاً غیر از برلین، فرانسه و هامبورگ درودها هم هست. اما ایرانی‌ها عمدتاً در شهرهای مهم و اصلی سکنی دارند. مهاجرین نسل اول همه اوقاتشان از سرزمین مادری تنگ است. فقط عیب می‌بینند. اما در همان حال در سرزمین میزبان چمدان‌هایشان را انگار نمی‌خواهند باز کنند. منتظر خبری هستند که اوضاع بهتر شده تا برگردند. یعنی یک چیزی موجب اوقات تلخی آنها بوده و منتظرند که رفع شود و برگردند.

■ **اینها که می‌گویند در خیلی‌هایش رذی از منافع عمومی کشور و رؤیای جمعی نیست. بیشتر رؤیای فردی ملاک است...**

موضوع اینقدرها هم ساده نیست. فرهنگ و رؤیا در درون آدم‌ها ریشه می‌دواند. آدمی نمی‌تواند از آنها فرار کند. خصوصاً فرهنگ و رؤیای ایرانی. احوالات نسل اول مهاجران این چهل سال را که تعقیب کنید می‌بینید که گویی از باز کردن چمدان‌ها وریشه دواندن پرهیز دارند. منتظر بهانه‌ای هستند تا برگردند. جالب است که در بین اعضای نسل اول گاهی پیش بیاید که طرف‌کارش به ظرف شستن و جارو کشی بیفتد. اما اگر کسی سراغش برود و پیرسدا هل کجاستی نخواهد گفت ایرانی هستم. احتمالاً خود را هندی یا مصری معرفی می‌کند زیرا پس ذهنش خودش را بالای کمر هم منزلتی جامعه میزبان می‌داند و برای همین اگر در کاری مشغول است که از میانه هرم منزلتی آن جامعه پایین‌تر باشد، سریعاً رد گم می‌کند. نسل دوم و سوم هم که از بالای همان هرم منزلتی شروع به عرض اندام کردن می‌کنند و سعی می‌کنند در سرهای مدیران و کارشناسان جامعه میزبان درمی‌آورند. هشت میلیون جمعیت مهاجر داریم و همه در این نکاتی که بر شمر دم مشترک هستند. چه کسی اراده کرده که این جمعیت مهاجر با این ویژگی‌ها باشند؟ ببینید می‌خواهیم بگویم فرهنگ صاحبخانه وجود ماست اما صاحبخانه وجود فرهنگ نیستیم که بیرونش کنیم. ما ممکن است به این فرهنگ فحش بدهیم اما آن فرهنگ دارد سرنوشت ما را رقم می‌زند و رفتار ما را تعیین می‌کند.

چرا ایرانی‌ها بشدت از ایجاد کامیونیتی و اجتماع فراری هستند؟ چون اگر مثل چینی‌ها و... آنقدر درون خودشان باشند هیچگاه توسط جامعه میزبان آنطور که باید پذیرفته نمی‌شوند و رؤیای ایرانی‌ایجاب می‌کند که پرسیتیز ایرانی‌ها همه جا حفظ شود. ایرانی نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که همیشه «دیگری» و شهروند درجه ۲ باقی بماند. اصلاً شما می‌دانید در محلات چینی جمعیت تکان نمی‌خورد چون فقط در وضعیت ایزوله است که می‌توانند به حیات خودشان ادامه دهند. اگر این جامعه را بشکافی به کلی از بین می‌رود و موجودیتش فقط در کلونی است که حفظ می‌شود. این توده کنار هم معنا دارد. اما ایرانی‌های مهاجر بنا به ویژگی‌های جمعیتی که دارند برای حفظ موجودیت خودشان نیازی به کامیونیتی ندارند. زیرا موجودیت فرهنگی‌شان متصلب در مظاهر فرهنگی نیست. آنها از روز اولی که وارد جامعه میزبان می‌شوند در سر رؤیای وزیر، وکیل و رئیس جمهوری شدن رامی‌پروارند. قاضی نورالله شوشتری را ببینید که قاضی القضات هندی بوده است. یعنی اهل شوشتر بوده بعد به هندوستان مهاجرت کرده و به این درجه رسیده است. در همه دوران‌ها موج‌های مهاجرت ایرانی‌ها، همین‌طور رفتار شده است. آنها می‌روند تا رؤیای ایرانی‌شان را ادامه دهند؛ رؤیایی که فکری می‌کردند در داخل ایران مجالی برای رشد و بالندگی آن پیدا نخواهند کرد. بنابراین ما نباید غصه بخوریم که این افراد مهاجرت کرده‌اند و رؤیای جمعی‌شان را به فراموشی سپردند. در شرایط امروز جامعه منزوی ما که نیاز مبرمی به ارتباطات جهانی دارد همین یک دهم جمعیت ایران است که می‌تواند به مثابه سریل‌های ارتباط جهانی کمک بزرگی برای همه ما و حفظ رؤیای جمعی و مشترکمان باشند. آنها یک جمعیت بزرگ و موفق در مهم‌ترین جاهای جهان هستند.